

بحث ذنب را داشتیم، جوانب و حواشی اش را تمام کردیم؛ بحث اثم را هم تمام کردیم؛ به بحث ذنب انبیا هم پرداختیم. و بنا دارم که امروز سوره غافر را که دو سه آیه بیشتر از نمانده است تمام کنیم یک جمع بندی کلی روی سوره داشته باشیم. اگر وقت شد عالم خلق و امر که وعده داده بودم را امروز شروع کنیم.

أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَأَثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨٢﴾

تکرار این سیر که هم اوایل سوره داشتیم و هم اینجا این هست به این دلیل هست که در اینجا منظور از سیر این است که هر چه در این زندگی به دست می آورند به دردشان نمیخورد؛ در اوایل سوره سیر در زمین و اینها بود و نظر عبرت باید می داشتیم آنجا اخذ به گناه هم بود یعنی اخذ خداوند بود بخاطر گناهان مشرکین و کافران. اینجا می خواهد به ایشان بگوید شما هر چه در زندگی به دست آورید و هر نیرو و اثری که از خودتان به جا بگذارید به دردتان نمی خورد و شما را در مقابل عذاب الهی بی نیازتان نمی کند. فَمَا أُغْنِي عَنْهُمْ فَعَلْ غَنَىَ بِا حَرْفِ اِضَافَهْ عَنَهْ بِهْ مَعْنَاىَ بِي نِيَازْ كَرْدَنِ اِسْتِ. با حرف اضافه فی به معنای اقامت جستن در جایی است. مکان پیدا کردن است. غنی بدون حرف اضافه هم می آید و به معنای بی نیازی است. خدا می گوید کدام یک از آیات ما را انکار می کنید وقتی که شما متوجه هستید که همه اینها از جانب خداست. خیلی تفسیر آسانی دارد؛ آیه نکته خیلی خاصی ندارد. قبل از شما اقوامی آمدند از شما قوی تر بودند هم از نظر کیفیت و هم از لحاظ تعداد یعنی کمیت، هم آن میزان فرحی که از علم خودشان داشتند هم بیشتر بوده است ولی با همه اینها هیچ کدام از اینها سودی برایشان نداشت و در واقع دارد تجسم قیامتی آنها را برایشان باز می کند که در قیامت هیچ کدام از اینها به دردشان نمی خورد. بعد دوباره با یک عبارت دیگری دارد توبیخ می کند :

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٨٣﴾

هر چه ضمیرهای هفتگانه جانتهم، رسلهم، فرحوا، عندهم، هو مستتر آنجا هر چه ضمیر می بینید همه بالکل بر می گردند به مشرکین زمان پیامبر. عندهم من العلم یک اطلاعاتی است که اینها در دست شان دارند از فن و تخصص و هر چه که از زینت زندگی در دست شان دارند. به قول مترجم المیزان هر دوز و کلکی که در دست شان هست برای اینکه آن علم را به دست بیاورند و با آن فرح پیدا کردند. مثلا درسوره روم آیه ۷ می گوید: يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ اینها یک چیز ظاهری در دست شان است. بگوییم زینت دنیا بگوییم دوز و کلک، حتی تخصص، فن و هر چیزی که پایا و ماندگار نیست. آیه دیگر سوره نجم آیه ۲۹ و ۳۰ است: فَأَعْرَضُ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ دِرْكِنَا وَلَمْ يَرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿٢٩﴾ ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ همانقدر بهش داده اند؛ علمشان همانقدر است، بَلَّغْ رسیدن به یک قصدی هست. به همان اندازه رسیده اند. خب فرح علم اینجا چیست؛ یعنی یک غرور یک خودپسندی که ما از علم مان داریم یا یک زرنگی، خدا یک دانشی به ما داده ما بخاطر این دانش اولاً دچار تکبر بشویم بعد احساس زرنگ بکنیم که ما می توانیم بعضی خط قرمز ها را دور بزنییم، یا مثلاً از یک سری معارف حقیقی که توسط پیامبران آمده است یا قوانین الهی م میتوانیم سر باز بزنییم چون مثلاً این علم را داریم همه اینها به ما یک فرح کاذب می دهد.

علامه نظرات چند تا مفسر دیگر را هم راجع به این ضمائر آورده است؛ مثلاً این فرحو بما عندهم من العلم معنی اش چیست اقوال دیگری را هم آورده همه را نقد کرده و رد کرده که لزومی نمی بینم ذهنتان را درگیر اقوال دیگر کنم فقط نظر علامه را گفتم.

**فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ ﴿٨٤﴾** رَأَوْا یعنی دیدن از فعل رای هم مهموز است یعنی همزه دارد هم ناقص یایی است. فعل خیلی خاصی است و در صرف خیلی صیغه های مختلفی به خود می گیرد. **فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا** باس یعنی شدت عذاب؛ وقتی که عذاب را با شدت خودش می بینند، می گویند ما به خدای یگانه ایمان آوردیم و نسبت به آنچه قبلاً شرک می ورزیدیم الان کافریم. ببینید هم شرک را آورده و هم کفر را آورده است. ولی ایمانش ایمان دیر هنگام است. کفر در اینجا به معنای پشت کردن، نپذیرفتن و رد است. شرک هم که معنی اش واضح است یعنی آن شرکی که در آن دست و پا می زدند.

**فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سِنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ ﴿٨٥﴾**

سنت یعنی قانون؛ سنت های قرآن به معنای قوانین الهی هستند. قانون هایی که رد خود ندارند. تبصره نمی پذیرند، اما و اگر ندارند حتی اصطلاحاً می گوئیم دیر و زود هم ندارند. سنت خدا یعنی قانون هایی که در عالم خلقت برای ما قرار داده است. پس آن سنتی که خدا در بین بنده هایش باب کرده است و قانونی که گذاشته است یکی اش این است که اگر کسی عذاب ببیند و توبه کند آن توبه به درد نمی خورد؛ سنت این است ایمان دیر هنگام، ایمان بدون منفعت است. **وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ** اینجاست که کافران خسران کار می شوند، زیان کار می شوند. و یک خسارت عظیمی را دچار می شوند. اینجا بحث روایی نداریم.

### جمع بندی سوره مبارکه غافر؛

سوره غافر تمام شد. ما از اول سوره یک تقسیم بندی هایی داشتیم اگر یادتان باشد، اولاً اینکه یکی از بحث های محوری سوره بحث جدال به باطل بود که با این جدال حقی که بر مردم نازل می شود و از جمله اینجا مشرکین مورد خطاب هستند این حق ضایع می شود یا با باطلی پوشانده می شود؛ بعد خدا در چند جا که در سوره از جدال اینها یاد کرده در هر قسمت جدال آنها را پاسخ داده است. ببینید مثلاً اولین آیه جدال مان که گفتیم آیه ۴ هست: **مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا** معرفی جدال اینها به شکل ابتدایی است. کفر نتیجه ی جدال است چون گفتیم کفر مراتب دارد. جای دیگری از همین سوره داریم که: **الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ ﴿٣٥﴾** این جدال دوم است که ذیل آن هم جدال را بیشتر توضیح دادیم هم انواع فطرت را ذیل قلب گفتیم قلبی که تکبر دارد، قلبی که زورگو هست خداوند مهر بر آن قلب می زند وقتی می گوئیم مهر می زند یعنی دیگر امکان هدایت وجود ندارد.

یک جدال دیگر هم داریم: **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنَّى يُصْرَفُونَ ﴿٦٩﴾** پس ببینید سوره را بر اساس تکرار آیات جدال اش می توانیم ببینیم. آیات ۴ و ۳۵ و ۶۹. گفتیم هم جدال منجر به کفر می شود هم کفر منجر به جدال می شود که هر کدام مراتب خودش را دارد و گفتیم اطراف آیات جدال را ببینید حرف از عذاب است، دو سه آیه بالا و پایین خودتان پیدا بکنید یعنی اینکه خدا جدال به باطل را در واقع اینکه آیات خدا را به تمسخر بگیریم یا انکار کنیم یا رد بکنیم یا اینکه تمام تلاش مان را بکنیم که آنها را بی اثر بکنیم همه اینها را خدا بدون جواب نمی گذارد. این سه تا مقطع های سوره ی ما می شوند. یا مثلاً بگوئیم خوان سوره ی ما. **خوان اول آیه ۴ است خوان دوم آیه ۳۵ و خوان سوم آیه ۶۹. اینها سه آیه مهم سوره هستند.**

گفتیم آیه محکم هم در سوره پیدا می کنیم. ممکن است که آن آیه به کل سوره های دیگر هم حالت احکام داشته باشد این را هم باید بگردیم پیدا کنیم. اولاً اینکه آیات اول یک تا شش، همیشه این را در نظر داشته باشید که در سور مکی ۹۹ درصد اینطور است که حرف و موضوع اصلی در سیاق اول می آید. علامه برای اینکه مرز این سیاق های را مشخص بکند گفتیم خیلی زحمت کشیدند. شاید به اندازه زمانی که روی تفسیر و شرح و بسط آیات گذاشتند، روی تشخیص مرزهای سیاق هم وقت تا گذاشتند. اینکه ما بدانیم آیات یک تا شش یک محور دارد و دسته بعدی ۷ تا ۱۲ محور بعدی است. تشخیص این مرزها واقعا هم زحمت و هم دانش بالا می خواهد. خیلی از تفاسیر دیگر بعد از علامه خواستند این کار را انجام دهند منتها در مرزبندی ها هیچ وقت به پای علامه نرسیدند.

پس سیاق، آن چند آیه است که کنار هم هستند و دوستی و صمیمیتی بین شان هستند، دارند راجع به مطلب مهمی حرف می زنند منتها سیاق اول هر سوره مکی یک ویژگی دیگری که دارد راجع به تمام سوره هم دارد حرف میزند. مثل اینکه من می خواهم یک خطابه را بگویم در این خطابه اولین کلمه و جمله ای که می خواهم بگویم موضوع حرفم را مشخص می کنم. یکی دو دقیقه اول تعیین موضوع و مسیری است که می خواهم طی بکنم. سیاق آخر هم ویژگی خاص خودش را دارد جمع بندی موضوع است. جمع بندی کل سوره است. اصطلاحاً می گوئیم فرم دوکیشه. یعنی ما یک نقطه بسته ای داریم این را باز می کنیم به یک حالت بسط می رسیم در انتها دوک مان را می بندیم. این را در سور مکی راحت می شود پیدا کرد اما در سور مدنی کمی سخت است و برای همه سوره ها نمی توانیم پیدا بکنیم.

با این توضیحات ما سوره ی غافر را کلاً یکبار موضوع را در ۱ تا ۶ ببینیم و همه را دوباره در سیاق آخر ببینیم ۷۹ تا ۸۵. حالا هر چه آیه در این سوره هست با این تقسیم بندی جلو برویم. یعنی الان موضوع اصلی سوره مان بلندپروازی های کفار هست، جدال با باطل هست، در ادامه ی این جدال ها خدا هر شبهه ای که آنها وارد می کنند یا جدالی انجام می دهند را دارد جواب می دهد. پس این کل سوره است.

آیه ۲ کاملاً دسته بندی می کند **غَافِرِ الذَّنْبِ قَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ** دسته بندی دو گروه مومنین و کافرین است که مفصل در جلسات توضیح دادیم.

### مفردات؛

معمولاً در هر سوره یک سری واژه ها کلیدی هستند. میزان تکرار واژه در تعیین واژگان کلیدی است. ما باید هم به واژگانی که تکرار می شوند نگاه کنیم و هم واژگانی که تک هستند مثل **غافر الذنب، يوم التناد**. اینها در وهله اول واژگان کلیدی ما می شوند. **مفردات** می گویند. بحث ذنب اول سوره را در جلسات گذشته باز کردیم. بحث صفات عزیز علیم بود که اینها را هم کامل شرح دادیم. یک سری اسما حسنا داریم مثل شدید العقاب ذوالانتقام اسما حسنی ای هستند که از صفا خدا طرف عذاب را گرفتند. مفردات دیگر مان طول است که یک لغت خاص به معنای انعامی است که مدتش طولانی است. طول یعنی طولانی مدت به کسی نعمتی را بدهند. دیگر مفردات چه داریم؛ **لیدحضوا** هست به معنای نابودی. ریشه ی وقی. آیه ۹ **وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَكُ حَافِظًا وَكَانَ الْغَافِرُ** و گارد گرفتن در مقابل گناهان است. مفردات بعدی مان **يوم التلاق** است. در آیه ۱۵. **يوم الازفة** از اسامی قیامت هست. تکبر را گفتیم. مومن آل فرعون را گفتیم **حذقیل یا حذییل**. مسرف و کذاب را گفتیم و کاملاً ریشه یابی کردیم. کلمه مقت آیه ۳۵. مراتب رضا و تفویض و تسلیم بود. و **افوض الی الله ان الله بصیر بالعباد**. کلمه ی خزنه، کلمه مغنون که گفتیم اسم فاعل از **غنی** است به معنای بی نیاز کردن. در داستان حضرت موسی که گذشتیم. کبر را گفتیم. **بالغیه**. **یسحبون و یسجرون**.

سوره مکی اگر هست حتما حول و حوش عذاب هم هست. بحث شدید العذاب، تقلب، کفر و شرک. کفر و شرک در همه سوره ها خیلی تکرار شده اند پس در یک نگاه به ما کلید نمی دهند. اما ممکن است در یک سوره ای اتفاقا بحث شرک خیلی پررنگ باشد پس اینکه در سوره ای چه واژه های کلیدی زیاد داشته باشد در زیاد خواندن سوره ها دست ما می آید. واژه ها خودشان به ما علامت می دهند. خیلی راحت در یک صفحه و در یک آیه می توانیم واژه را تشخیص بدهیم. مسلم است که مثلا در آیه **هو الذی یحیی و یمیت و اذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون** به تنهایی بخوایم نگاهش بکنیم، گفتیم کن فیکون مبحث خیلی مهمی است و آیات کن فیکونی آیات محکم کل قرآن است. این خودش کلید به من می دهد. ما باید قبلش یک دانش تفسیری داشته باشیم. دانشی مختصر و مفید که با این واژه ها و سیستم آشنا شویم. بحث **اذا قضی امر** خود امرش یک حرف دارد، قضاوتش یک حرف دارد، یحیی و یمیت اش یک حرف دارد، ولی آیا مجاز هستیم که همه کلمات و واژگان این آیه را بعنوان واژگان کلیدی سوره بیاوریم یا نه مثلا بگوییم امر و کن فیکون اش می توانند باشند چون کن فیکون خودش بار تهدیدی دارد و سوره غافر هم پر از تهدید و عذاب است می تواند به آن بخورد. پس اول باید فضای کلی سوره دستمان بیاید، نگاه به لغات بکنیم، یک لغاتی خیلی تکرار شده اند حتما یک دلیلی برای تکرار شان هست. و یک لغاتی اصلا تکرار نشده اند و یکی دوبار هم بیشتر نیستند اینها هم وزنه ای هستند. پس اینها می شوند واژگان کلیدی یک سوره که به آنها **مفردات** می گوییم.

گرچه اگر در کتاب التحقیق جناب مصطفوی نگاه کنید همه اینها ریشه یابی شده است ولی اینکه کارکرد آن ریشه در سوره چه هست بحث دیگری است.

### **بافت؛**

بحث مهم زبان شناختی مان یکی اش واژه و مولفه بعدی **بافت** است. یعنی اینکه مثلا چه شرایط حالیه و مقالیه ای دارد. یعنی من باید متن یک سوره خاص را مثلا سوره عبس را در بافت زمان نزول بخوانم. سوره عبس را بدون زمان نزولش یا بدون سبب نزولش بخوانم هیچی ازش نمی فهمم. یا ممکن است که مثل خیلی از فرقه ها به اشتباه بیفتم. اینجاست که نقش مفسرین مثل علامه خیلی پررنگ است. می آید عبس و تولی را اثبات می کند که هیچ ربطی به پیامبر ندارد. شخصی از بنی امیه که احتمالا **عبدالله ابن ابی ابن سلول** والی سابق مدینه قبل از پیامبر است که او عبوس شد و از دیدن نابینا رو ترش کرد. هیچ ربطی به پیامبر ندارد. باید بافت سوره را در فضای نزول ببینیم. متن، که در چه شرایط حالیه و مقالیه ای به وجود آمده است. ببینید ما اگر بافت بلد نباشیم خیلی از آیه ها را گیر می کنیم مثلا شما یک جاهایی برای رساندن مطلب تان نیاز به حرف زدن ندارید مثل افسر راهنمایی و رانندگی؛ همین که با دستش به سمت مستقیم اشاره کند شما به سمت مستقیم می روید، پس این شرایط حالیه و مقالیه می گویند، یا بچه ای که حرف زدن بلد نباشد می تواند به ما حاجتش را بفهماند. این را بافت می گوییم. بافت سوره را باید دقت بکنیم که مفهوم را بفهمیم.

### **گفتمان؛**

عنصر دیگری در زبان شناختی هست که به آن فاصله گفتمانی می گویند. گفتمان یک ظرف است. در آن ظرف همه حرفهایی که می زنیم و کلامی که از ما صادر می شود را می ریزیم.

بعنوان مثال، ببینید در ماجرای جنگ صفین و حکمیت ابوموسی اشعری در ماجرای حکمیت کلک گنده ای می زند و جزء آدم هایی است که توسط حضرت لعن شده است. جزء آن لیستی است که توطئه قتل پیامبر را دارند. در سوره توبه به آن اشاره شده است. در زمان جنگ تبوک هست، ۱۲ نفر هستند که یکی اش ابوموسی اشعری است. خیلی ابوموسی ماجرا دارد. احتمال زیاد

نسب یهودی دارد. بعد از فتح خیبر مسلمان شده است، اسم قبلی اش هم عبدالله ابن قیس است. این با توطئه آمد و حضرت علی (ع) را خلع کرد و معاویه را نصب کرد. در یک مقام حکمی بود. این آقا خیلی به عبدالله ابن عمر ابن خطاب خلیفه دوم خیلی علاقه دارد. چون اینها گروهی به نام قرآ هستند که به شدت مخالف با تفسیر هستند. می گویند آیه و خود قرآن کافی است و نیازی به هیچ تفسیر و تدوینی نیست به اینها قرآ می گوئیم. اصحاب عمر هم به اینها میگوئیم. اصحاب عبدالله ابن عمر است، اصطلاحا اصحاب عمر می گوئیم. پسر عمر ابن خطاب خودش یک قاری است و خیلی هم در جهان اسلام موقعیت آکادمیک دارد. کاری به پدرش ندارم خودش شخصیت علمی است. ما یک قرآ داریم یک مفسر. گروه مفسرین عبدالله ابن عباس و خود امام علی و کسانی که بحث تفسیر را پیش بردند. گروه قرآ کاملا مخالف تفسیر هستند. فقط قرائت. ابوموسی جزء گروه قاریان است و به شدت مخالف با تفسیر است پس در نتیجه مخالف با حضرت علی است. و خودش ظاهرا معتزلی مذهب است. معتزلی بعدا آمد ولی عقاید اش نزدیک به معتزله است. در ماجرای حکمیت مردم اصرار می کنند که ابوموسی بیاید وسط چون تعداد زیادی از کسانی که اصرار می کردند قاری بودند یا گروه قرآ بودند که نزدیک به عبدالله ابن عمر است. دوست داشتند کسی بیاید که کاری به تفسیر و تبیین آیات نداشته باشد. منتها ابوموسی طبق توطئه ای که قبلا با عمروعاص و معاویه کردند قرار شد که علی را از حکومت خلع و معاویه را نصب کند. این نصب را بگوئید که چه جوری انجام داد. کارش خیلی نمادی بود. انگشتر را از دستش در آورد و به انگشت دیگر دستش کرد. این یک نماد است ما اصطلاحا به آن ظرف گفتمان می گوئیم. در آن زمان انگشتر را در آوردن و در انگشت دیگر کردن یک جور علامت خلع و نصب کردن است. نه اینکه او اولین بار این کار را کرده باشد؛ یک علامت شناخته شده است. مایی که مردم هستیم الان برای خلع و نصب کسی چه کار می کنیم؟ رای می دهیم. پس گفتمان زمان حضرت علی برای خلع و نصب کسی با انگشتر بود. انگشتر را در می آورند یعنی خلع. انگشتر را در دست می کردند یعنی نصب. به این گفتمان می گوئیم یعنی ظرفی که این فضا در آن شکل گرفته است.

ما می توانیم گفتمان ها را هم به شکل زمانی با هم مقایسه کنیم مثلا زمان ما با زمان حضرت علی. یا می توانیم به شکل کشور مقایسه کنیم گفتمان کشور ایران با کشور عربستان. یا مثلا در جوامع شرقی بلند شدن جلوی پای کسی که وارد جمعی می شود یک احترام است ولی همین در جوامع غربی توهین است. پس این یک گفتمان است. ما اگر گفتمان آیات را بلد باشیم یعنی ظرف آیات را بلد باشیم، سبک و اسلوبش را بلد باشیم خیلی راحت مفهومش را می فهمیم. یکی از مولفه های تفسیر است. موضوع دیگر تاریخی اینکه در گفتمان مسیحیت، در نقاشی های کتیبه ها در کلیساها تمثال هایی که از حضرت عیسی هست بدون لباس و عریان است. در گفتمان اسلام این کار خیلی زشت و شنیع است؛ ولی سوال است چرا یک پیامبر را که مسیحی ها انقدر قبول دارند و تا حد خدایی بالا برده اند چرا همچین تمثالی از ایشان کشیده اند. این است که باید ببینیم در گفتمان مسیحیت بدون لباس بودن چه مفهومی دارد؛ اتفاقا در گفتمان مسیحیت این یعنی فرد بی آرایش است، آدم پاکی است و از هر آلودگی به دور است. بخاطر همین شیوه ی نقاشی های آن دوره یا حتی الان هم بخواهند برای افراد خیلی قدیس بکشند بدون لباس می کشند. بعد خیلی جالب است آدم های ریاکار تاریخ را با لباس کشیده اند یعنی لباس را در سمبل شناسی ها نماد ریا و تزویر می دانند.

حال در گفتمان قرآن ما باید بدانیم فضایی که قرآن دارد این حرفها را می زند چه فضایی است، چه ظرفی است. اینها خیلی مهم است. چه طور گفتمان را متوجه شویم؟ شرایط فرهنگی گفتمان را باید بفهمیم، مخاطب آن آیه را باید بفهمیم. متکلم کیست خداوند باید اسلوب کلام الهی را بلد باشیم. اینها دانش تفسیری است.

یک **گفتمان منطقی** داریم؛ دو دوتا چهارتا. یا صفر است یا یک است. پس در قرآن گفتمان های منطقی هم داریم یا توحید است یا شرک است. ما حالت سوم نداریم یا این کار بد است یا خوب است. به این گفتمان های منطقی قرآن می گوییم. یا **گفتمان فرهنگی** که چهار سر دارد؛ دو تا سر ندارد مثلا یک بحثی در ریاضی داریم به نام متمم؛ حرف ای ضدش می شود ای پریم، حرف بی نقطه مقابلش میشود بی پریم؛ خواهیم مفهومی بهش نگاه بکنیم واژه ی مرگ داریم ضدش میشود حیات. حالا یک مفهوم فرهنگی هم اینجا اضافه کنیم نفی مرگ آیا معادل با حیات است، یا نفی حیات معادل با مرگ است؟ نه. اینها یک چیز دیگری بهش اضافه میشود. پس چهارسو پیدا می کند بهش می گوییم مربع معناشناختی. یعنی در گفتمان فرهنگی دو تا مولفه ی دیگر علاوه بر صفر و یک اضافه میکنم، بهش تبصره وارد میکنم. پس در گفتمان فرهنگی نرمش داریم، انعطاف داریم نفوذ به بافت های همدیگر داریم. اما در گفتمان منطقی هیچ نرمشی نیست، چالش است، صفر و یک است. خشک است. پس یکسری آیات گفتمانش فرهنگی است مثلا راجع به مسیحیت اگر این مسیحیت شرک ندارند کاری بهشان نداشته باشید. در حالیکه اصل ما این است که **ان المشركون نجسون** این اصل ماست؛ ولی یک جاهایی می ببینیم که تبصره اضافه میکند. یا مثلا بحث خوراکی های حرام یک گفتمان فرهنگی است. اولش می گوید این و این و این برای خوردن حرام است، اولش می شود گفتمان منطقی، یعنی مرده، خوک، سگ و خون خوردنش حرام است ولی گفتمان فرهنگی اضافه می کند که گر کسی در یک بیابان گرسنه بود میتواند یک حیوان مرده را در حد رفع گرسنگی و رهایی از مردن بخورد. گفتمان فرهنگی آن لبه هایی است که به ما اجازه انعطاف را می دهد. اجازه رفتن به قانون سوم را می دهد. ببینید این اتفاق چقدر در بحث های تفسیرها تاثیر می گذارد. ببینید ما معمولا در مرکز یک عقیده یک چالش صفر و یک داریم؛ می گوییم یا این هست یا این نیست. ولی هرچه از مرکز دایره یک اصل یا مفهوم به سمت محیط می رویم در آن لبه های مرز گفتمان های فرهنگی اتفاق می افتد. امکان دارد از مرز این دایره به داخل دایره دیگر نفوذ بکند. یعنی ما در مراکز پیرامونی انعطاف داریم. پس ما یک دایره صفر داریم یک دایره یک داریم در مرز این دو تا گفتمان فرهنگی اتفاق می افتد.

در مورد بافت گفتیم اگر چند آیه را کنار هم بگذاریم ممکن است مفهوم را بدهد که سوای مفهوم اصلی اش باشد. گفتیم که مثلا وقتی یک افسر اشاره مستقیم می کند برای حرکتی به سمت جلو، بدون اینکه با ما حرفی بزند به ما میفهماند که برویم به سمت جلو؛ ما به این بافت می گوییم. بافت ها را چگونه در آیات قرآن پیاده سازی کنیم. یک چیزهایی بحث تعمیم است. یا اینکه به طریق اولی یا به اصطلاح المیزان به در بگو دیوار بشنود. به این بافت می گوییم. یعنی خیلی راحت خودت از آیه مفهوم دومی را هم متوجه میشوی. مثلا اگر خیلی از خطاب ها به پیامبر است خطاب به پیامبر نیست به لایه های مخاطبین مسلمان است. پس خودت باید بفهمی این بافت حرفش الان با تو چه هست.

پس من وقتی یک سوره را بافت شناسی می کنم یا گفتمان هایش را جدا میکنم یا واژه های کلیدی اش را در می آورم وارد بحث تدبر می شویم. یعنی مثلا سیاق ها را بافت بگوییم؛ گفتمان ها اینکه در چه فضایی این حرف زده شده است، با فرهنگ عرب این را بیایم نگاه بکنم با فرهنگ صرفا مسلمان نگاه بکنم. مثلا در سور مکی گفتمان اکثرا حجاز است؛ در سور مدنی گفتمان، جهان است. گرچه استثنائاتی هم داریم یعنی آیاتی در سور مکی داریم که گفتمانش جهانی است و آیاتی در سور مدنی داریم که گفتمان اش صرفا حجاز است. اینها یکسری بحث های خیلی جالبی است و واردش که میشوید خیلی لذت می برید که جالب است اینکه مثلا علامه دریافت های انقدر خاص و عجیب دارد ممکن است توجه به این گفتمان و بافت باشد. اگر خواهیم بافت را در المیزان پیاده بکنیم همان سیاق است. هنوز در گفتمان حرف داریم. این را گفتیم که از این به بعد به سوره

ها نگاه گفتمانی هم داشته باشیم، یعنی فضا سازی بکنیم اول ظرف سوره را تشخیص بدهیم، محکم و متشابه اش را در گفتمان تشخیص بدهیم؛ بافت هایش را تشخیص بدهیم. اینها خیلی چیزهای جالبی دستمان می آید که خودمان براحتی میتوانیم گزاره نویسی بکنیم و دریافت هامون و پیام های آیه را پیاده بکنیم.

**سؤال :** گفتمان و بافت ارتباط زیادی با پس زمینه سوره دارد؟ یک جاهایی بله یک جاهایی گفتمان اسباب نزول می شود. ولی گفتمان خیلی چیز کلی تری است. یک جاهایی گفتمان فقط طرح مساله می کند یعنی شما را با یک سؤال چالشی جدید مواجه می کند.

### بحث عالم خلق و امر

خیلی نظرات زیاد است. من چند تا نظر را می گویم، اصلا هم نمی گویم کدام درست و کدام غلط است آخرش نظر علامه را می گویم. ببینید این رفتار را یاد بگیرید؛ این اخلاق را داشته باشیم که اگر با یک چیزی مخالف یا موافق هستیم همان اول نظر ندهیم، نظرات مختلف دانشمندان را در آن مساله در بیاوریم یک تحلیلی بکنیم و بعد سراغ نظر دانشمند یا عالمی برویم که ما به او نزدیک تر هستیم . ما یک جاهایی شاید اجازه نقد هم نداشته باشیم چون به آن حد از دانش علمی نرسیدیم که بخواهیم یک نظر را نقد بکنیم گرچه با یک سری اصول ما غلط در بیاید. اول باید روش نقد را بلد باشیم نظر را خوب بشناسیم اگر نظری خلاف اصول ما بود از طریق دانشمند مقبول وارد بشویم نه اینکه خودمان نظر بدهیم. علامه در بحث خلق و امر هم در بقره و هم در اعراف صحبت کردند منتها خیلی مختصر صحبت کردند. هر جا هم بحث کن فیکون بود در سوره ال عمران بود علامه وارد بحث اینجور شده اند. نظرات در مورد عالم خلق و امر را بگوییم. یک آیه خیلی معروف داریم. اعراف ۵۴:

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ  
وَالنَّجْمُ مَسْخَرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

این آله الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ محل چالش مفسران شده است. اول نظرات را بگوییم اصلا خلق چه هست امر چه هست. یک دیدگاه، دیدگاه غزالی، سهره وردی ، ابن عربی، جناب فیض کاشانی است. البته فیض کاشانی امامیه است ولی بقیه اهل سنت هستند یا اگر هم شیعه هستند اسماعیلیه هستند. اینها می گویند منظور از عالم خلق عالم مادیات است مثل آسمان و زمین و هر چه که با حواس پنجگانه میفهمیم. منظور از عالم امر مجردات است مثل روح و فرشتگان. پس یک ماده داریم یک مجرد.

یک نظریه دیگر هم هست می گوید عالم خلق موجوداتی هستند که به تدریج خلق شده اند یعنی در خلقت آنها زمان بکار برده شده است، وقتی تدریج وسط می آید پس اسباب و واسطه ها وسط می آیند، میشود علت و معلول. پس عالم خلق موجوداتی هستند که به تدریج آفریده شده اند و در خلقت آنها علت و معلول بکار رفته ، واسطه به کار رفته است. مثل اینکه بگوییم آسمان و زمین در شش روز خلق شده اند. اما عالم امر عالمی اند که یکباره خلق شده اند بدون واسطه با امر کن. این دومین تعریف.

پس ما میتوانیم این تعریف یک و دو را، یک که میگوید ماده و مجرد، دو که می گوید تدریج و آنی. دو تا را با هم یکی کنیم. چه جور بگوییم. عالم خلق مادی و تدریجی . عالم امر مجرد و آنی.

اتفاقا باز همان افراد و یکسری افراد دیگر هم از اهل سنت و هم تشیع به این معتقدند. از آیات استفاده می کنند استناد می کنند به این آیات و می گویند یکسری آیات در آفرینش آسمان ها و زمین حرف از خلق زده است، یکسری از آیات که بحث یکباره و امری بوده حرف از امر زده است. مثلا آیه و ما امرنا الا واحده کلمح بالبصر به چشم برهم زدنی اشاره به همان پدید

آمدن یکباره است که همان مفهوم کن است. یا آیه انما امره اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون که بارها گفتیم آیه جزء محکمت قرآن است، جز همین است امر یکباره. براساس این موجوداتی است که یکباره می آیند مثل روح. مثلا می گوید **يستلونك عن الروح قل الروح من امر ربي** پس روح هم با این نظریه به عالم امر تعلق دارد. هنوز نگفتم تایید است یا رد است.

جناب **صدرالمتألهین** ملاصدرای عزیز که خیلی در بحث کلام شیعه و فلسفه حق به گردن مان دارد، ایشان می گویند منظور خدا این است که این روح جوهر بسیطی از عالم امر و بقا است. بسیط یعنی مرکب نیست؛ اجزایش قابل تجزیه شدن نیست، عالم امر و بقا یعنی فانی نمی شود. هیچ وقت این روح از بین نمی رود. بعد ملاصدرا می گوید عالم شامل خلق و امر است؛ خلق قالب است امر چیزی است که در آن ظرف و در آن قالب می ریزیم. روح عالم است. این نظریات ملاصدرا است. بعد برای اینکه این مطلب بهتر جا بیفتد گفته است عامل خلق مربوط به ماده است و در انحصار خدا نیست. یعنی فقط خدا نیست که خلق انجام می دهد. نشان به آن نشان که آیه داریم: **وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ** خدا به حضرت عیسی می گوید تو از گل چیزی را شبیه هیئت پرنده ای خلق کردی. یا مثلا می گوئیم **فتبارك الله احسن الخالقين** وقتی خالق را جمع می بندیم، بعضی ها می گویند ما خالق غیر از خدا هم داریم یعنی کار خلق انجام میدهند. اینها حرف های خطرناکی است؛ من فقط نظریه ها را می گویم. یا مثلا ما می گوئیم طرف خلاقیت به خرج داد اینها باید خوب فهمیده شود. پس خلق غیر از خدا اتفاق می افتد ولی خدا می گوید **وهوالخالق العليم** مطلقا اش مال خداست. پس ببینید خلق را منحصر در خودش نمی کند به کسان دیگر هم ربط می دهد مثل حضرت عیسی مثل احسن الخالقین یا بحث خلاق. ولی وقتی حرف از امر می زند می گوید امرنا، مال ما، امره، امرربک؛ به خودش مدام مستند می کند. اینهم جای نقد دارد، نقدش این است که ممکن است این حرف شما خارج از قرآن درست باشد، یعنی امر بگوئیم امر فقط مال خداست، خلق بگوئیم خدا در اختیار بنده هایش هم قرار داده است. اما اگر بیایم آیات قرآن را در نظر بگیریم یک سری آیاتی داریم که اتفاقا امر را به غیر از خودش ربط داده است. یعنی در نظریه می گوید امر فقط مال خداست ولی ما آیاتی داریم که امر را به غیر خدا هم نسبت داده است.

با یک مقدمه عرض کنم؛ ما ۲۴۰ بار واژه امر را در قرآن داریم ولی همه این ۲۴۰ تا در سه معنی به کار رفته اند.

**امر به معنای فرمان تشریحی**؛ مثل اینکه همان فرمانی که ما می گوئیم این کار را بکن این کار را نکن اگر یک مقام بلند بالا مثل پیامبر بگوید میشود فرمان تشریحی از جانب خداوند، **ان الله يامر بالعدل والاحسان وايتا ذى القربى** پس این امر به معنای فرمان تشریحی است. یا مثلا می گوید **فعفر الناقه** فرمان تشریحی خدا بهشان گفته بود که ناقه را حق ندارید اذیتش بکنید.

**امر به معنای معنای تکوینی**؛ سوره روم آیه ۲۵: **وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ** از آیات خدا این است که آسمان و زمین به فرمان او برپا هستند. یعنی اقامه. پس این امر نادیدنی است مال عالم تکوین است. یا سوره هود ۴۴: **وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ** کار تمام شد این امر تکوینی است فرمان عذاب بود برای حضرت نوح و قومشان. یا همین آیه ۵۴ سوره اعراف **وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنَّجْمُ** مستخراتِ بِأَمْرِهِ پس این امر، امر تکوینی است. در بحث های خلقتی هم وارد شده است.

**امر به معنای کار و شأن**؛ **حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ** اینجا امر، امر تکوینی و تشریحی نیست، یک مساله ای راجع به خودتان بین خودتان، یک شأن است. سوره حجرات می گوید: **لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُمْ**.

پس تا اینجا آن چیزی که ما می خواهیم راجع به امر و خلق بگوئیم؛ راجع به امر تشریحی حرفی نداریم چون مقابل خلق نیست، راجع به امر به معنای کار و شأن هم نیست. پس می ماند امر تکوینی. که این امر تکوینی اتفاقا آمده در مورد ماده حرف زده



است. گفته است أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ۖ يَا وَغِيضَ الْمَاءِ وَقَضِيَ الْأَمْرُ یعنی راجع به خورشید و ماه و ستاره ها و آسمان و زمین حرف امر آورده است در حالیکه طبق آن نظریه اول و دوم گفتیم که مال عالم ماده نیست پس این یک ردیه.

قسمت اولش که ماده و مجرد بود را با آیات متناقض با آن چیزی که آنها آورده بودند رد کردیم. اما قسمت دوم حرفشان که بحث تدریج و زمان بود گفتیم که می گویند هر چیزی که تدریج می برد اسباب و وسائط می خواهد میشود خلق و هر چیزی که آنی هست بدون علت و معلول است می شود امر. اینهم یک نقدی بهش وارد است؛ درست است ما نظام خلقت مان بر اساس تدریج است. هیچ موجودی بدون زمینه قبلی و فراهم شدن مقدمات پدید نمی آید. حتی در آیات کن فیکون حتما زمینه های قبلی داریم حتما باید یک موجودی از مرحله ی قوه ای به فعلیت در بیاید یعنی بالقوه اش بشود بالفعل. پس آن وقت متعلق امر کن میشود. مثل بدیع السماوات و الارض و اذا قضی امرنا فانما یقول له کن فیکون پدید آورنده آسمان و زمین است و چون به کاری اراده فرماید فقط می گوید باش. ببینید اینجا کن را بعد از امر آورده است. در موضوع خلقت آدم هم همین است می گوید: **إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** مثل عیسی نزد خدا مثل خلقت آدم است که او را از خاک خلق کرد سپس به او گفت: باش. پس آن کلمه ی **كُنْ** که می گفتند در عالم خلق نیست، اتفاقا در این آیات بعد از بحث خلق است. پس این هم یک نقض دیگر. حتی اگر ملاصدرا باشد. حتی اگر نظر فیض کاشانی باشد. البته نظر ملاصدرا کمی معتدل تر است.

این دو تا را داشته باشیم ادامه بحث بماند برای جلسه آینده. ممکن است در نظریاتی که جلسه آینده می گویم همه حرفهای امروز را هم نقض بکنم. پس این آمادگی ذهنی را داشته باشید که راجع به این مساله چندین نظر را بشنوید و تحلیل بکنید. شاید اصلا شما با نظر علامه موافق نباشید؛ هیچ لزومی ندارد که شما با نظر علامه موافق باشید. هیچ کسی شما را مجبور نکرده است که با نظر فیض کاشانی یا غزالی یا ملاصدرا موافق باشید بشرط اینکه خودتان یک پایه دانشی هم کسب بکنید. ذائقه هامان تعیین می کند با نظر کدام موافق باشیم.

تفسیر المیزان را هم با سوره فصلت ان اشالله در جلسه آینده ادامه خواهیم داد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم